

جاودانه یاد: استاد، دکتر احمد مستوفی

دکتر محمّد بلوچ - استاد بازنشسته گروه زیست‌شناسی، دانشکده علوم

در سال تحصیلی ۳۴-۱۳۳۳ به عنوان دبیر دانشگاه تهران در دانشکده علوم استخدام شده و در جوار استاد بزرگوار مرحوم دکتر فاطمی، استاد کرسی جانورشناسی مشغول خدمت گردیدم. ورود من به دانشگاه بدین ترتیب بود که من در زمان دانشجویی به آزمایشگاه علاقه بسیاری داشتم و از این جهت، نظر دکتر را به خود جلب و ایشان پیشنهاد نمودند که «به صورت درآوردن پرندگان بطور طبیعی» (خشک کردن آنها) را یاد بگیرم.

ایشان چگونگی کار را از کتب فرانسه ترجمه و من هم عمل می‌نمودم. اگر چه ابتدا کارم خوب نبود، ولی با کوشش فراوان، حتی در منزل شروع به تمرین کرده و نتیجه را به استاد نشان می‌دادم و ایشان عیوب آنرا رفع می‌نمودند، تا اینکه برای اولین بار در ایران «به صورت طبیعی در آوردن» در دانشکده علوم دانشگاه تهران شروع گردید.

زمانی که گروهی تحقیقاتی از طرف یونسکو برای مطالعه بیابانها و کویرها کار خود را شروع کرد، سفری همراه با مرحوم دکتر فاطمی به اطراف ورامین و سیاه‌کوه نمودیم. در آنجا بود که با استاد بزرگوار، مرحوم دکتر مستوفی آشنا شدم و چون ایشان فعالیت شبانه روزی و علاقه و پشتکار من را مشاهده نمودند، از مرحوم دکتر فاطمی خواستند تا با همکاری من با محققین جغرافیای دانشکده ادبیات موافقت نمایند. چون جوان و تازه کار بودم، در مقابل استادانی نظیر دکتر مستوفی، دکتر کیهان و دکتر فاطمی الف بای تحقیق را آموختم و ناگفته نماند که من از دور به خصوصیات اخلاقی و علم آقای دکتر مستوفی آشنایی کامل داشتم و همیشه گوش به گفته‌ها و راهنماییهای وی

می‌دادم. حدود ۲ سال مسافرتها بطول انجامید و در این زمان دکتر فاطمی به علت کسالت فوت نمود. بعد از فوت دکتر فاطمی، من در جوار دکتر مستوفی و در رکاب ایشان بطور مستقیم قرار گرفته و از فیض و علوم ایشان بهره‌ور شدم؛ تا اینکه به پیشنهاد آن بزرگوار، برای شرکت در یک دوره چهار ماهه که به چهار سال تبدیل شد به پاریس سفر نمودم، و از طرف دانشکده علوم ماموریت یافتم تا روی پرندگان ایران مطالعه نمایم و بالاخره به اخذ دکتری نائل شده و به ایران برگشتم و با معلوماتی که در جوار آن بزرگوار کسب کرده بودم و همچنین با طی دوره دکترا، با چشمانی باز شروع به تحقیق نمودم.

جانورشناسی علمی است که احتیاج مبرم به جغرافیا و جغرافیدانان دارد. من در مسافرت، لحظه‌ای بدون سؤال خصوصاً در مورد محیط بیابانی و چگونگی تشکیل آن و تأثیر آن در «فون» نبودم و تمامی گفته‌های ایشان را یادداشت می‌کردم تا اینکه کتابی بنام جغرافیای حیوانی سوسماران ایران چاپ نمودم. در آن کتاب چگونگی انتشار سوسماران در محیط‌های بیابانی و تقسیم بیابانها و همچنین مناطق مختلف ایران به راهنمایی آن استاد بزرگوار صورت گرفت.

در تمام سفرها که بیش از دو ماه در سال انجام می‌گرفت، همیشه همراه استاد بودم. معمولاً وسیله مسافرت ابتدا جیب بود که سپس به لندروور تبدیل گردید. من و استاد با یک لندروور و دیگر استادان با وسیله دیگر سفر می‌کردیم. اکثر سفرها چه در جاده و چه در محیط همراه استاد بودم. در محیط بیابانها مانع، حرکت تپه‌های ماسه‌ای بود که اگر با ملایمت می‌خواستیم از روی آن بگذریم، اتومبیل تا شاسی درون آن گیر می‌کرد و من بی‌پروا با سرعت زیاد از روی آن عبور می‌کردم که گاهی استاد تذکر می‌دادند که آهسته حرکت نمایم.

در یکی از سفرها به خاطر دارم رسانی را که به سرعت از روی تپه‌ای گذشتم و بدون توجه در چاله‌ای افتادم و دست استاد زخم برداشت؛ کمی پرخاش نمود، ولی زود فراموش کرد. این اتفاق سبب شد تا من، بعد از آن در بیابان با احتیاط رانندگی کنم. چون

از نظر جا در اتومبیل مضیقه داشتیم، لذا مجبور بودیم که راننده همراه خود نبریم. یک روز که آمادهٔ مسافرت به لوت زنگی احمد بودیم، راننده سوار ماشین شد؛ ولی وقتی دکتر آمد، گفت ما به راننده احتیاج نداریم. راننده هنوز اخلاق دکتر را نمی‌دانست. گفت من رانندهٔ این ماشین هستم و ماشین در اختیار من است و من مسئول آن می‌باشم. دکتر با عصبانیت رانندهٔ دیگری که وانت بار در اختیارش بود را صدا زده، گفت: «این آقا را ببر، یک بلیط سفر به تهران تهیه کن و ایشان را همین امشب به تهران بفرست!».

طی دو ماه که به لوت سفر می‌کردیم، به جمع آوری و مطالعهٔ خزندگان و پرنندگان و ایشان هم به بررسی جغرافیایی طبیعی و تاریخی لوت می‌پرداختند. ناگفته نماند که ایشان دربارهٔ حیوانات هم آشنائی کاملی داشتند.

بعد از جمع آوری سوسماران، آنها را مطالعه می‌نمودم. در سفری که به کوه ملک محمد نمودیم، سوسماری را مشاهده نمودم که مثل دیگر سوسماران نبود و احتمال این بود که گونهٔ جدیدی باشد. از طرف مؤسسهٔ جغرافیای پاریس، بورس پانزده روزه‌ای شناسائی و تحقیق به اینجانب داده و مرا دعوت نمودند. در آن سفر بود که گونهٔ جدید مسلم گردید و برای اطمینان بیشتر، مدت ده روز نیز به انگلستان سفر نمودم و نمونه را با سوسماران موجود در موزهٔ طبیعی انگلستان مقایسه کردم؛ معلوم شد تاکنون به وجود این گونه از سوسمار پی نبرده‌اند. و فقط در ایران وجود دارد. به پاس خدمات آن مرحوم به علم جغرافیا و تاریخ و راهنمایی‌هایی که به اینجانب در تمامی دورهٔ زندگی علمی و تحقیقی ام نمودند، آنرا بنام ایشان نامگذاری کردم.^(۱)

استاد در زمان حیات خود اغلب گاهی یک یا دو بار در هر ماه ما را به منزل خود دعوت می‌نمودند تا اموری سفر جدید را برنامه‌ریزی نمایم. به خاطر دارم شبی را که من تنها مدعو ایشان بودم، مقالهٔ پذیرش شدهٔ خود در جامعهٔ بین‌المللی را همراه داشتم؛ آنرا به استاد دادم. ناگفته نماند که در آن شب دو دختر ایشان نیز در اطاق حضور داشتند.

۱- مشخصات کامل این سوسمار در کتاب THE LIZARDS OF IRAN چاپ شده که متعاقب این یادداشت آورده می‌شود.

وقتی اظهار داشتم که سوسمار را به پاس خدمات علمی و پژوهشی استاد به اسم ایسان نامگذاری کرده‌ام؛ دختران استاد به خنده افتادند، ولی استاد ضمن اینکه از من تشکر نمود، گفت: «بلوچ لطف کرده که نام سوسمار را مستوفی گذاشته است». در جواب آن استاد عرض نمودم: دکتر مستوفی نه تنها در ایران نامی جاودانه دارد، بلکه در دنیا هم، نام ایشان جاودانه خواهد گردید.

سفرها هنوز انجام می‌گرفت، ولی استاد در اثر تغذیه نامناسب، دچار ناراحتی شد؛ با این وجود باز هم ما را تنها نمی‌گذاشت و همواره از فیض ایشان بهره‌مند بودیم. هیچگاه فراموش نمی‌کنم شبی را که استاد در چادر محل اقامت به من گفت: «بلوچ وقتی که انسان مریض می‌شود و با داشتن همه چیز نمی‌تواند غذای دلخواه خود را بخورد، آرزو می‌کند، کاش هیچ چیز نداشت ولی از سلامتی برای صرف غذایی حتی ناچیز برخوردار بود.»

***Lacerta mostoufi* Balouch, 1976**

Dasht-e Lut lacerta

Lacerta mostoufi Balouch, 1976:1379–1384, figs. 1–2 (Type locality: Deh Salm, 31°12'N, 59°19'E, about 200 km N Malek Mohammad Mountains; Holotype: MMTT 1582).

Diagnosis: (Fig. 115) Transverse series of ventral plates with nearly rectilinear posterior margins, in 6 longitudinal series; dorsal scales keeled, 46 across midbody; single post-nasal; collar serrated; 17–23 gulars on mid-line of throat from third pair of chin shields to collar; 25 lamellae under fourth toe; venter grayish or black.

Color pattern: In alcohol, dorsum entirely black, gular region and lower surfaces of feet and digits whitish, venter brilliant black with colorless borders. In life, dorsum gray or olive, lower surface of femur pale yellow, venter grayish or blackish. (Balouch, 1976:1381–1383).

Size: Snout-vent 65 mm, tail 123 mm.

Habitat: Balouch's notes on the habitat do not indicate the substrate on which these lizards occur, but the region of the Malek Mohammad Mountains is in the Dasht-e Lut, where precipitation and humidity are very low, the soil salty, and the scanty vegetation

includes *Calligonum*, *Seidlitzia*, and *Artemisia herba-alba*. Such rain as occurs falls from October to May. The village of Deh Salm has date palms and other vegetation, the vegetation decreasing toward the mountains, where there are few shrubs. The soil is sandy, precipitation is greater than in the Malek Mohammad Mountains, and shrubby vegetation consists of *Tamarix*, *Seidlitzia*, *Calligonum*, and *Halo-xylon*. (Balouch, 1976:1383–1384).

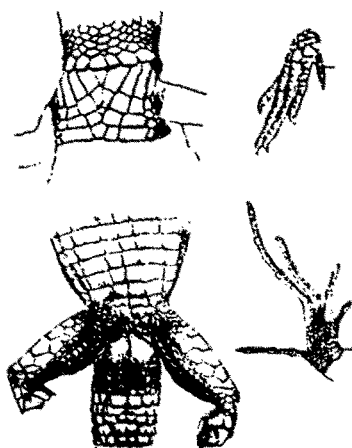
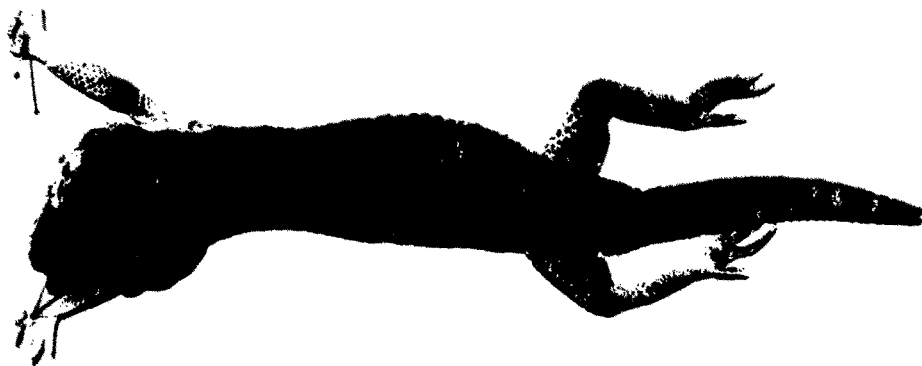
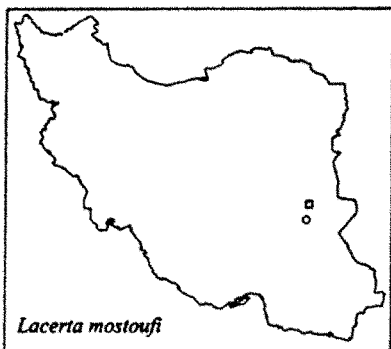


FIGURE 115. *Lacerta mostoufi*, holotype. (From Balouch, 1976, fig. 2.) Reprinted with permission Muséum National d'Histoire Naturelle.



FAMILY LACERTIDAE

239



Distribution: Known only from the Dasht-e Lut in Baluchistan, 800–1000 m elevation.

Remarks: This species is known only from the male holotype and two juvenile paratypes. The original description is not sufficiently detailed to place it with certainty within one of Arnold's sections of the genus, or even to place it in the key, except tentatively. Its small adult size, the implication that it has a single postnasal, the apparent character of the ventral plates, and the author's statement that it is related to *Lacerta saxicola* argue for its position in Arnold's *Lacerta* part II. If 6 pairs of chin shields is the normal

condition for this species, it shares this character with *L. chlorogaster* (in which the third pair is small); other Iranian members of this genus have 5 (normally 4, or the fifth small in *L. media*). Apparently, it is strongly melanistic, again unique for Iranian species, and this might be an adaptation to dark surfaces such as basalt outcrops, although the substrate at site of capture was not stated. The description is not detailed as to the condition of the ventral plates and the illustration suggests that it is intermediate between those species having the very rectilinear juxtaposed plates of saxicolous members of part II of the genus and the trapezoidal imbricate plates with notched margins characteristic of part I. This and the serrated collar would argue for a ground-living species in part II, according to Arnold (1973:318–320). It resembles *L. chlorogaster* and *L. praticola* in the keeled dorsals and serrated collar, but differs from both in the greater number (12) of plates in the collar (7–9 in *L. chlorogaster* and *L. praticola*); it further differs from *L. chlorogaster* in having fewer lamellae under the 4th toe and from *L. praticola* in the smaller dorsal scales.

Herman A. J. in den Bosch (pers. commun.) has examined a paratype (MNHP 1976.81, formerly MMTT 1584) and informs me that he regards it as a specimen of *L. praticola*. Arnold (pers. commun., 25 November 1995) concurs. If this identification is correct, it strongly suggests that there has been a mix-up of specimens and/or data. Baloutch showed me his three specimens in 1975 before he published his description. These bore no tags and were in a jar with specimens of other species of lizards. I did not examine them under magnification, nor compare them with other material or published information, and my recollections of the animals are far too faint to make further comment. Eiselt (1995:70) suggests that the description of the color may indicate formalin-darkening.

The biogeographic implications of the discovery of a species of *Lacerta* some 500 km east-northeast of its nearest congener in part I (*L. princeps*) and some 850 km southeast of its closest part II neighbor (*L. defilippii*) make it of considerable interest, whether it is a valid species, or an isolated population of a previously described species.